

بررسی و تحقیق
هنر نویسندگی آنتون پاولویچ چخوف
براساس نامه‌های نویسنده

اثر: دکتر جان‌اله کریمی مطهر
استادیار دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران
(از ص ۲۹۹ تا ۳۱۲)

چکیده:

مقایسه سبکهای مختلف (داستان، نمایشنامه، نامه) یک نویسنده، جایگاه ویژه‌ای را در ادبیات تطبیقی به خود اختصاص داده است. در مقاله حاضر نامه‌های آنتون پاولویچ چخوف، نویسنده برجسته روسیه با نمایشنامه‌ها و داستانهای مقایسه و بررسی شده است. با بررسی ویژگیهای سبکهای مختلف آثار ادبی نویسنده و همچنین مکاتباتش، سعی شده نشان داده شود که چخوف یک انسان ثباتی بود و فرم خاص نمایشنامه که دارای نثری پرنرزی و پرتحرک است، همیشه توجه او را به خود جلب می‌کرد. با توجه به این مطلب یعنی علاقه زیاد چخوف به نمایشنامه‌نویسی، تلاش شده است ضمن نقد و بررسی در داستانها و مکاتباتش عناصری را که مخصوص سبک نمایشنامه است، نشان بدهیم.

واژه‌های کلیدی: آنتون چخوف، نمایشنامه، داستان، نامه، حرکت.

مقدمه:

مقایسه سبکهای مختلف یک نویسنده، از شاخه‌های مهم و متداول ادبیات تطبیقی است که از دیر باز مورد توجه محققان بوده است. این نوع مقایسه‌ها از طرفی امکان بررسی ویژگیهای سیر نویسندگی هنرمندان را فراهم می‌نماید و تحولاتی نظیر موضوع، سیما و همچنین نقش این تحولات را در آثارشان نشان می‌دهد.

از طرف دیگر، نامه‌ها یکی از منابع مطمئن جهت آشنایی بیشتر با زندگی‌نامه نویسندگان یا درک و فهم عمیق‌تر افکار و جهان‌بینی آنان می‌باشند. نامه‌های هنرمندان و نویسندگان همچنین به عنوان یک منبع موثق جهت درک درست‌تر آثارشان نیز به حساب می‌آیند.

مکاتبات چخوف در مرحله نخست به چگونگی پیدایش و خلق بسیاری از آثارش اشاره دارند و از سوی دیگر خواننده را به منابع درونی هنر و استعداد نویسندگی او نزدیک می‌کنند، به همین دلیل آنها را در ارتباط با داستانها و نمایشنامه‌هایش مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

بحث و بررسی:

قرن ۱۹ در تاریخ ادبیات روسیه جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. در این دوره، آثار چخوف هم از اهمیت بخصوصی برخوردار است. او آخرین نویسنده عصر طلایی ادبیات روسیه یعنی قرن ۱۹ است که تجارب غنی نویسندگان بزرگ این دوره چون گوگول، تورگنوف، داستایفسکی و تالستوی را به دوش می‌کشد. شهرت چخوف در جهان مختلف است. در اروپای غربی او را به عنوان یک نمایشنامه‌نویس بزرگ و توانا می‌شناسند. بنا به گفته ولادیمیر باریسیویچ کاتایف، منتقد و چخوف شناس معاصر روسیه، "نمایشنامه‌های او بیشتر از نمایشنامه‌های

شکسپیر در انگلستان و همچنین بیشتر از نمایشنامه‌های مولیر در فرانسه به روی سن می‌آیند، اما شهرت او در روسیه به خاطر داستانهایش می‌باشد. (ولادیمیر باریسیویچ کاتایف، نوار سخنرانی، مسکو ۱۹۹۴).

ولی خوانندگان ایرانی او را بیشتر به عنوان یک طنزنویس می‌شناسند. در اینجا، ضمن بررسی ساختار نامه‌های نویسنده، تلاش می‌شود نشان داده شود که چخوف از ابتدای نویسندگیش علاقه زیادی به نمایشنامه‌نویسی داشت؛ چراکه فرم خاص نمایشنامه که به صورت یک نثر پرتحرک و پرانرژی است، همیشه مورد توجه وی بود.

با بررسی آثار نویسنده، می‌بینیم که چخوف در دوران زندگی نویسندگیش بارها به نمایشنامه‌نویسی روی می‌آورد، حتی در میان اولین آثارش، نمایشنامه هم دیده می‌شود مثل نمایشنامه کم‌دی "بی‌پدر" که جزء آثار سالهای اول نویسندگی او است و بعد از مرگ وی به چاپ رسیده است. اما به علت اینکه نمایشنامه‌هایش از استقبال عمومی برخوردار نمی‌شدند، نویسنده برای مدتی سبک نمایشنامه‌نویسی را رها می‌کرد و به داستان‌نویسی روی می‌آورد، ولی تمایلات درونی وی یعنی علاقه شدید به نمایشنامه‌نویسی در مکاتباتش به چشم می‌خورد و بسیاری از عناصر نمایشنامه‌نویسی در نامه‌هایش مشاهده می‌شود. وی در پایان دوران زندگی نویسندگیش بار دیگر به نمایشنامه‌نویسی روی آورد، ولی این بار با وجود ناملازمات اولیه، در این وادی موفق و به عنوان یک نوآور برجسته مطرح می‌گردد. نامه‌های چخوف به افراد مختلف، بخصوص به اولگا کنیپر، این موضوع یعنی وجود عناصر نمایشنامه در نامه‌هایش را به صراحت به اثبات می‌رساند. (اولگا لئوناردونا کنیپر همسر آنتون چخوف و یکی از هنرپیشه‌های برجسته و مشهور "تئاتر هنری مسکو" در سالهای ۱۸۹۸-۱۹۳۵ بوده است. او در همه نمایشنامه‌های چخوف که در "تئاتر هنری مسکو" به اجرا در آمده است، نقش یکی از قهرمانان اصلی را بازی کرده است).

در مورد سبک داستانها و نمایشنامه‌های چخوف، منتقدین نظرات مختلفی را مطرح نموده‌اند و معتقدند که سبک آثارش مانند خود زندگی در عین سادگی، بسیار پیچیده است. بسیاری از منتقدین معتقدند که نثر داستانهایش دارای انرژی، حرکت و همچنین پر از دیالوگ است؛ به همین دلیل به سادگی قابل نمایش هستند (بسیاری از داستانهای آنتون چخوف مانند "چاق و لاغر"، "مرگ کارمند" و ... به خاطر سبکشان و همچنین به دلیل اینکه پر از دیالوگ هستند و شباهت زیادی به نمایشنامه دارند، مورد توجه کارگردانان تئاتر قرار گرفته‌اند و بارها در تئاتر به نمایش درآمده‌اند). به همین دلیل می‌توان گفت که استعداد نمایشنامه‌نویسی خیلی زودتر از اینکه تماشاگران با نمایشنامه‌هایش آشنا شوند، در او پدیدار شد.

نامه‌های چخوف هم از نظر محتوا و هم شکل، شباهت زیادی به داستانهایش دارند. بسیاری از موضوعاتی که در داستانهایش مانند "دوئل"، "اتاق شماره ۶"، "جشن نامگذاری" و غیره مطرح شده‌اند، قبلاً در نامه‌های او به افراد مختلف مطرح گردیده‌اند و مورد بحث قرار گرفته‌اند. آ.پ. چوداکف منتقد معاصر آثار چخوف در این رابطه می‌نویسد: "شباهت توصیفات ادبی یک موضوع، در نثر و نامه‌های او آنقدر زیاد است که به نظر می‌رسد هنگام نوشتن داستان، چخوف نامه‌هایی را که در سالهای گذشته به افراد مختلف نوشته بود را در مقابل خود قرار داده است، در ادامه چوداکف اضافه می‌کند که ایده بسیاری از آثار او قبلاً در نامه‌هایش منعکس شده است." (آ.پ. چوداکف، وحدت نظر (نامه‌ها و نثر آنتون چخوف). مسکو، ۱۹۹۰، صص ۲۴۳-۲۴۲).

گرچه نثر او پرتحرک و پر از دیالوگ بود، اما این نوع نثر هم رضایت او را جلب نمی‌کرد و او تا آخر دوران نویسندگی‌اش به سبک نمایشنامه‌نویسی کشش داشت. شکل مکالمه، اولین چیزی است که هنگام خواندن نامه‌های چخوف توجه خواننده را به خود جلب می‌نماید و بی‌درنگ او را وارد دنیای سبک نگارش نویسنده می‌نماید. گفتگو که یکی از مختصات مهم نمایشنامه است در نامه‌هایش به وفور دیده می‌شود. در همین زمینه منتقد معاصر روسیه امما آرتمنا پولاتسکایا

می نویسد: "چخوف بیش از همه با کنیپر به شکل گفتگو مکاتبه می کرد، احتیاج به بحث زنده آنقدر زیاد بود که او مستقیماً اظهار کرده بود: دلم نمی خواهد بنویسم، بلکه دلم می خواهد با تو حرف بزنم ... (۲۲ سپتامبر ۱۹۰۲) دیالوگ زنده همراه با بازی و شوخی جو "نمایش" را به وجود می آورد. او همسر خود را به "نمایش" دعوت می کند - نه به دورنگی، نه به ریاکاری، بلکه به آن "نمایشی" که در سیستم استانیسلاوسکی معنی و مفهوم پیدا می کند: ضمن تکیه کردن به اسلوب "بیرونی"، به حالات "درونی" دست یافتن" (ا.آ. پولاتسکایا، نامه های نمایشنامه نویس، مسکو، ۱۹۹۰، صص ۱۹۹ و ۲۰۲). (کنستانتین سرگیویچ آلکسیف معروف به استانیسلاوسکی کارگردان، هنرپیشه و تئوریسین تئاتر است. او در سال ۱۸۹۸ به اتفاق نیمیراویچ - دانشجوی "تئاتر هنری مسکو" را بنیانگذاری کرد. در این تئاتر اکثر نمایشنامه های آنتون چخوف به اجرا درآمده است، استانیسلاوسکی که خود کارگردان نمایشنامه ها بود، معمولاً نقش یکی از قهرمانان اصلی را نیز بازی می کرد. او روشی را در تئاتر طراحی کرد که به "سیستم استانیسلاوسکی" معروف است. در این سیستم به خلاقیت کارگردان روی نمایشنامه و همچنین به خلاقیت هنرپیشه در اجرای نقش تاکید شده است).

مطلب دیگری که در ارتباط با مکاتبات چخوف می توان عنوان کرد این است که توضیحات نویسنده در مورد جزئیات محیط اطراف و آب و هوا نقش مهمی در نامه هایش دارند و موجب می شود تا نامه های او حالت حرکت داشته باشند و همچنین تصویر روشن محیط اطراف او را در ذهن خواننده مجسم می سازد.

هیچ یک از نویسنده های روسی به اندازه چخوف در نامه های خود به توصیف محیط اطراف نپرداخته و به این مسأله فکر نمی کرد که تغییرات محیط اطراف و همچنین آب و هوا را هنگام نوشتن نامه فوراً به مخاطب اطلاع دهد.

ا.آ. پولاتسکایا می نویسد: "او خیلی تمایل داشت که برای کنیپر تعریف کند چه چیز جدیدی در باغ، پس از نامه قبلی اش به او، اتفاق افتاده است. ۱۴ فوریه سال ۱۹۰۰ چخوف او را در جریان یک سلسله واقعیات کاملاً قابل فهم، مانند

راهنماییهای کارگردان برای دکور نمایش قرار می دهد: "بید مشک دیگر سبز شد و درخت بادام گل داد. نیمکت های چوبی در باغ و پل روی رودخانه را نصب کرده اند" و ... اما هنرپیشه (کنیپر) در آن روزها از نویسنده انتظار اینگونه جزئیات در مورد مناظر رانداشت: "تو هیچ چیزی را جدی با من در میان نمی گذاری <...> در مورد آب و هوا برایم می نویسی، که من از روزنامه ها هم می توانم بفهمم" (۱۴ ژانویه ۱۹۰۲). (ا.آ.پولانسکایا، نامه های نمایشنامه نویس، مسکو، ۱۹۹۰، صص ۲۰۵-۲۰۴). بدین ترتیب مسأله "عدم درک یکدیگر" و "صحبت به زبانهای مختلف" که از ویژگیهای مهم آثار او می باشد، در نامه هایش هم دیده می شوند. چنین گفتگوهایی در نمایشنامه هایش نیز زیاد به چشم می خوردند، مثلاً در نمایشنامه "دایی وانیا" یکی از قهرمانان به دیگری می گوید: "من از چهره ات می فهمم که این موضوع برایت جالب نیست" (مجموعه آثار چخوف در ۳۰ جلد، ۱۹۸۸-۱۹۸۳ جلد ۱۳، ص ۹۵) قهرمانان آثارش نه از لحاظ فیزیکی، بلکه از لحاظ روحی خود را تنها احساس می کنند. برای مثال آندری پرازونف در نمایشنامه "سه خواهر" می گوید: "اینجا تو همه را می شناسی، همه هم تو را می شناسند، ولی احساس غربت می کنی، غریب و تنها هستی" (همان مجموعه، جلد ۱۳، ص ۱۴۱). نه تنها در نمایشنامه های چخوف، بلکه در داستانهای هم قهرمانان از حس تنهایی و غریبی رنج می برند، قهرمان داستان "زندگی من" خود را "سخت تنها و به تقدیر سپرده حس می کند." (همان مجموعه، جلد ۹، ص ۲۴۰). هنرمند قهرمان «داستان یک هنرمند» را هم تنهایی عذاب می داد (همان مجموعه، جلد ۹، ص ۱۹۱). برای چخوف که از مسکو و زندگی ادبی و تئاتری دور شده بود، پرداختن به جزئیاتی مثل آب و هوا جالب بود. ولی در جواب به کنیپر می نویسد: "بخشش، دیگر این کار را نمی کنم" (۱۹ ژانویه ۱۹۰۲). چخوف توانست فقط یک روز سکوت کند، روز بعد با ناراحتی نوشت: "حیف که تو مرا از نوشتن در مورد آب و هوا منع کرده ای <...> کاری ندارم، سکوت می کنم" (۲۱ ژانویه)، اما بلافاصله خواهش کرد: "اجازه بده تا

در مورد آب و هوا برایت بنویسم" (۲۳ ژانویه) و تا گرفتن اجازه ساکت بود تا اینکه کنیپر در نامه‌ای به او نوشت: "در مورد آب و هوا برایم بنویس" (۲۸ ژانویه)، بنویس جانم، در مورد آب و هوا <...> بنویس در مورد هر چیز که می‌خواهی... (۳۰ ژانویه).

خبر در مورد آب و هوا بعدها هم ادامه داشت. چخوف هر جا که بود توده‌ای از مشاهدات تازه را برای مخاطبان خود می‌فرستاد. حتی در کارت پستال کوچک، او چند سطر راجع به محیط اطراف و مشاهدات خود و همچنین در مورد آب و هوا می‌نوشت.

چخوف زمانی که نامه می‌نوشت تغییراتی را هم که در آسمان رخ می‌داد از نظر دور نمی‌داشت و خواننده نامه ناخواسته خود را جزء ناظران این تغییرات حس می‌کرد (البته چخوف در سالهای آخر زندگی، به علت بیماری و بنا به دستور پزشک در یالتا، دور از خانواده و دنیای ادبی مسکو زندگی می‌کرد. در این دوران او معمولاً نامه‌ها را بدون عجله می‌نوشت). او حتی موضوعات و مسائل خیلی جدی زندگی اجتماعی و ادبی خود را با توصیف آب و هوا قطع می‌کرد. ۱۱ نوامبر ۱۹۰۱ چخوف از یالتا به کنیپر می‌نویسد: "باران می‌آید، شیروانی صدا می‌کند. البته باران به صورت یکنواخت مدتهاست که می‌بارد." ۹ ژانویه ۱۹۰۲ در ابتدای نامه دیگرش به کنیپر می‌خوانیم: "من بیرون نمی‌روم، در اتاق کارم می‌نشینم، و به نظرم می‌رسد که من حالا دیگر ۲۴ سال است که در کامچاتکا هستم"، - واضح است که پس از خواندن این نامه، خواننده هیכלی را تصور می‌کند که در اتاق سرد روی میز خم شده است. پاراگراف بعدی با این جمله شروع می‌شود: "برف شزوع شد"، چخوف ضمن به پایان رساندن نامه، سعی می‌کند که شادی خود را با خواننده در میان بگذارد: "در نظر بگیر، آفتاب درآمد". نامه کوتاه است، اما در آن تصویر زنده اوایل بهار شهر کریمه با آب و هوای متغیر آن منعکس شده است.

همانطور که ملاحظه شد زندگی و دنیای اطراف نویسنده، مانند توصیفات آب و هوا، قسمتی از نامه‌هایش را تشکیل می‌دهند. این اشاره‌های عینی از دنیای اطراف حالت حرکت به نامه‌ها می‌دهند و مسائل مطرح شده در آن را قابل رؤیت می‌نماید. "هنگام خواندن نامه‌های چخوف، خیلی راحت می‌شود تصور کرد که چطور او سر را بلند می‌کند، به صدای پشت در گوش می‌کند، به اطاق مهمانی می‌رود و دوباره برمی‌گردد" (ا.آ.بولانسکایا، نامه‌های نمایشنامه‌نویس، مسکو، ۱۹۹۰، ص ۲۰۶).

یکی دیگر از چیزهایی که نامه‌های چخوف را مانند نثرش قابل نمایش می‌کند، رفت و آمدهای مهمانان و مراجعه‌کنندگان است که در مورد آنها در نامه‌هایش به مخاطبین خود می‌نویسد. یادآوری در مورد رفت و آمدهای مهمانان در نامه‌هایش مکث به وجود می‌آورد؛ مکث، متن نامه‌ها را مثل نمایشنامه به چند قسمت تقسیم می‌کند، اما عموماً حتی مهمانان در مکاتباتش چهره زنده و متحرک در زمان هستند: "... به زحمت شروع به نوشتن می‌کنم، یکدفعه در باز می‌شود و ... " (نامه چخوف به کنیر، ۱۸ اوت ۱۹۰۰). "الآن خانم رئیس مدرسه آمد، دو تن از فامیلهایش - دختران ارباب - همراه او هستند. آمدند، قدری در اتاق کار نشستند، اما فعلاً رفتند چای بخورند". هنگام نوشتن نامه، باد شروع به وزیدن کرد، و چخوف عجله می‌کند تا این خبر را برساند (بیان همه این تغییرات مانند تذکرات نویسنده در مورد دکور سن نمایش به کارگردان است) که به همین دلیل در سن تغییراتی ایجاد شد: باد، دریا متلاطم است. از اتاق کار به اتاق خوابم رفتم و در آنجا کنار پنجره می‌نویسم. نقل و مکان (جابجایی) عینی قهرمانان در منزل تصور حرکت اتفاق افتاده را، در جلوی چشمان خوانندگان - تماشاگران به وجود می‌آورد.

وقتی که چخوف نامه‌های خود را می‌نوشت، آدمهای مشخصی ظاهر شده‌اند که دنیای مکاتبه‌ای را از دنیای واقعی جدا می‌کردند. پایان‌نامه ۲۶ مارس ۱۹۰۰ چنین است: "آه! کسی آمد. مهمان وارد شد. خداحافظ هنرپیشه! پایان‌نامه،

برگشت به زندگی واقعی است و تا حدودی پایان نمایشنامه‌ها را به خاطر می‌آورد: پرده پایین آمد، و قهرمانان دیگر در مقابل ما نیستند، بلکه هنرپیشه‌هایی هستند که با تماشاگران خداحافظی می‌کنند. البته کار هرکاتبی را مهمانان و هوای گرگ و میش می‌تواند قطع کند، اما هر کس احساس نیاز نمی‌کند که شرایط واقعی را بهانه‌ای برای مکث یا برای خداحافظی با مخاطب استفاده کند و همه اینها را مثل حرکتی در نامه نشان بدهد." (۱. آ. پولاتسکایا، نامه‌های نمایشنامه‌نویس، مسکو، ۱۹۹۰، ص ۲۰۸).

در اینجا راجع به شباهت داستانها و نامه‌های چخوف با نمایشنامه‌هایش بحث شده است. اما نکته‌ای را که باید در مورد نمایشنامه‌هایش یادآوری کرد این است که نمایشنامه‌های او با نمایشنامه‌های سنتی قرن نوزدهم فرق داشت. در نمایشنامه‌های سنتی قرن نوزدهم حرف و عمل، حرف و حرکت ارزش مستقلی داشتند، اما در نمایشنامه‌های چخوف حرف و عمل، حرف و حرکت با هم ارتباط دارند و همچنین دارای ارزش واحدی هستند و بیانگر افکار و احساسات نویسنده می‌باشند که در عمق متن رانده شده‌اند. حالت درونی نویسنده در نامه‌ها آنطور که در نمایشنامه‌هایش هم ملموس است با کلمات بیان نمی‌گردد، بلکه در حوادث و عناصر خارجی حس می‌شوند. مثال زیبایی در این رابطه (یعنی بیان حالت و احساس درونی خود بوسیله حوادث ظاهری و عینی محیط اطراف) در مقاله خانم پولاتسکایا آورده شده است که گویای این مطلب است: "در اواخر سال ۱۸۹۳ در جلوی چشمان چخوف عشق لیدا میزینوا با پاتاپنکا اتفاق می‌افتد. (لیدا میزینوا دوست ماریا پاولونا چخوا (خواهر چخوف) و از دوستان خانوادگی چخوف بود. او دختری بسیار زیبارو و شدیداً به چخوف علاقمند بود و به او عشق می‌ورزید. اما چخوف با وجود اینکه به او احساس عمیقی داشت ولی به علل نامعلومی با او ازدواج نکرد. پاتاپنکا از دوستان و از نویسندگان معاصر چخوف بود. او بعدها با لیدا ازدواج کرد، اما ازدواج آنها موفق نبود) چخوف در نامه‌هایش در این مورد حتی یک کلمه نگفت. این هم نامه چخوف به و.آ. گالسو دوست مشترک هر سه‌شان که در تاریخ ۲۸ دسامبر

۱۸۹۳ نوشته شده است. این نامه بدون خطاب است و انگار که ضرورت ایجاب می‌کرد تا فوراً خبر را برساند: "الآن پاتاپنکا و لیدا آمدند. پاتاپنکا خیلی سرحال است و آواز می‌خواند". سپس اظهار تأسف می‌کند که گالسو به همراه آنها برای سال نو نیامد، سانسور داستان "والودیا بزرگ و والودیا کوچک" را با اصلاحات خود ضایع کرد، دوباره چند سطر راجع به پاتاپنکایی می‌نویسد که "خوش قلبی می‌کند". نامه با کلماتی در مورد اینکه به خاطر قضایای سانسور حال چخوف گرفته است، با دعوت گالسو به ملخووا و پس از امضاء با این جمله که "لیدا هم شروع به خواندن کرد" پایان می‌یابد (ملخووا- روستایی در ۷۰ کیلومتری شهر مسکو است که چخوف مدتی در آنجا زندگی می‌کرد).

تنها با نوشتن جملات کلیدی مانند "پاتاپنکا آواز می‌خواند" و "لیدا هم شروع به خواندن کرد" که به عمل ظاهری اطرافیان اشاره می‌کنند، می‌توان وضعیت روحی چخوف را در این روزها حس کرد، که نه فقط به خاطر برخورد با سانسور خراب شده است، بلکه به خاطر همنشینی با آنها، حالش گرفته شده است. در این نامه یک سطر است که این مطلب را تأیید می‌نماید: "ولی همه اینها جالب نیست. به خاطر دلتنگی ببخش". همیشه هم اینطور بود. اگر برای چخوف موضوعی مهم بود و مجبور بود به آن اشاره کند، سعی می‌کرد جدیت آن را بپوشاند... (آ.آ. پولانسکیا، نامه‌های نمایشنامه‌نویس، مسکو، ۱۹۹۰، ص ۲۱۰).

خیلی از سخنان قهرمانان نمایشنامه‌های چخوف هم بدین صورت است، یعنی اینکه نویسنده قهرمانان خود را مجبور می‌کند جدیت صحبت‌ها و نظرات خود را کاهش بدهند. همین که افکار قهرمان بلند پروازی می‌کند یا به اعتراف نزدیک می‌شود، نویسنده مجبور می‌کند که با کلمات "حرفهای مفت"، "عجایب"، "قاطی کردم"، "روده‌درازی کردم" و غیره حرف خودش را قطع کند. برای مثال وینی تسکی در نمایشنامه "دایی وانیا" با جدیت می‌گوید: "زندگی ام تباه شد! من استعداد دارم،

شعور و دل و جرأت دارم... چنانچه یک زندگی عادی می‌داشتم چه بسا یک شوپنهاور یا یک داستایفسکی می‌شدم"، سپس این صحبت‌های جدی خود را با جمله "من قاطی کردم" قطع می‌کند (همان مجموعه، جلد ۱۳، ص ۱۰۲). ماشا هم در نمایشنامه "مرغ دریایی" در مورد زندگی خود اینطور می‌گوید: "ولی من حس می‌کنم که خیلی بیش از این متولد شده‌ام، من زندگی‌ام را مانند دامن دنباله درازی با خودم می‌کشانم... اغلب هم به کلی میل به زندگی را از دست می‌دهم. او هم صحبت‌های جدی خود را با جمله "البته همه اینها، حرف مفت است" قطع می‌کند. (همان مجموعه، جلد ۱۳، ص ۲۱).

آنتون چخوف هیچ وقت در مورد مشکلات و درد شخصی خود به صورت مفصل حرف نمی‌زد و همچنین در نامه‌هایش در این زمینه مفصل و مستقیم نمی‌نوشت. او هر چه این گونه مشکلات در زندگیش خیلی حاد می‌شد، در نامه‌هایش کمتر در مورد آنها می‌نوشت.

در نامه‌های چخوف معمولاً راجع به حالات درونی و روحی نویسنده چیزی به صورت مستقیم نوشته نشده است، حتی در سخت‌ترین شرایط او دوزست نداشت راجع به تأثرات درونی خود بنویسد. برای بیان حالات درونی خود، مانند آنچه که در نمایشنامه‌هایش دیده می‌شود، به مسائل و حوادث بیرونی و عینی اشاره می‌کند.

چخوف نمایشنامه‌نویس هم در صفحه معرفی قهرمانان نمایشنامه (در ابتدای نمایشنامه) و هم در تذکرات معمولاً به حالت درونی قهرمانان اشاره نمی‌کند، بلکه به سن، شغل، لباس، ژست و غیره تأکید می‌کند. چخوف در نامه‌هایش به همسرش اغلب راجع به جزئیات ظاهری خود نیز می‌نویسد: "بلوز چهارخانه و جلیقه سفید را پوشیدم..." (۱۷ اوت ۱۹۰۲).

در مکاتبات با کنیپر چند موقعیت حاد برای چخوف بود: جدایی طولانی با

همسرش و کلاً زندگی دور از مسکو و وخیم تر شدن سلامتی، مشکلات کار روی نمایشنامه‌هایی که به "تئاتر هنری" قول داده بود.

در مورد ناراحتی تنهایی خود در یالتا چخوف معمولاً یا با شوخی می‌نوشت: "... همش منتظرم، که چه وقت اجازه می‌دهی تا ول کنم و به مسکو بیایم. مسکو... مسکو! این را دیگر "سه خواهر" نمی‌گویند، بلکه "یک شوهر" می‌گوید (نامه‌های چخوف، جلد ۱۱، ص ۳۱۱). (جمله "مسکو... مسکو" در نمایشنامه "سه خواهر" بارها توسط قهرمانان نمایشنامه که دور از مسکو زندگی می‌کنند، تکرار می‌شود) و یا بیش از حد ساده و بدون هیچ احساس اضافی می‌نوشت: "لازم است که در مسکو زندگی کنم و در آنجا مسافرت به کریمه و خارج از کشور را آرزو کنم" (نامه‌های چخوف، جلد ۱۰، ص ۱۶۴).

در مورد شدت تب، درد سینه پهلو و سرفه او سعی می‌کرد در زمان گذشته بنویسد، با اشاره به این که امروز بهتر است یا اگر امروز ناخوش است، اما مطمئناً فردا همه چیز درست خواهد شد. چهارم اکتبر ۱۸۹۹ می‌نویسد: "من سه چهار روز مریض بودم. الآن در خانه هستم و تا حد غیر قابل تحمل، مراجعه‌کنندگان زیادی دارم" و همچنین پانزده اکتبر ۱۹۰۰ می‌نویسد: "مریضی معطم کرد. حالا تنبلی ام می‌آید که به نمایشنامه پردازم. خوب، چیزی نیست". در نامه‌هایش آن چیزهایی که خیلی زیاد می‌توانست دیگران را نگران کند، پوشیده بود و آنقدر مطمئن حرف می‌زد که کنیپر شک می‌کرد شوهرش به او نیاز دارد. او رنج می‌برد از اینکه چخوف نه تنها در نامه‌ها، بلکه هنگام ملاقات هم با او در مورد کارهای ادبی خود کم حرف می‌زند، و کلاً افکارش در مورد انسانها، ادبیات و کار را با او در میان نمی‌گذارد. ... "آخه تو می‌توانی با من و در کنارم زندگی کنی و همش ساکت باشی و من اغلب خود را زیادی احساس می‌کنم..." (۲۸ اوت ۱۹۰۲).

خانم پولاتسکایا به درستی اشاره کرده است که "در مورد اندیشه‌های پنهانی و حالت واقعی چخوف، کنیپر می‌توانست از روی اشاره‌های ضعیف حدس بزند.

یکی از نامه‌های سال ۱۹۰۰ (نامه‌های چخوف، جلد ۹، ص ۱۲۰) این طور به پایان می‌رسد: "برای نوشتن، تاریک است، شمع‌هایم بد می‌سوزند." البته در اینجا صحبت از تاریکی غروب اتاق است، آن تاریکی که مجبورش می‌کند نوشتن را ترک کند. اما در این جزئیات معیشتی یک ارتباطی با حالت درونی نویسنده وجود دارد. (این مسائل مربوط به روزهای سخت پایان کار روی نمایشنامه "سه خواهر" و همچنین مسافرت به خارج از کشور بوده است تا مرضی بیش از حد مزمن خود را معالجه کند). آخر چخوف فقط نگفت: "شمع‌ها بد می‌سوزند"، او گفت: "شمع‌هایم بد می‌سوزند" (ا.آ.بولاتسکایا، نامه‌های نمایشنامه‌نویس، مسکو، ۱۹۹۰، ص ۲۱۴).

درست مثل نمایشنامه‌هایش، در اینجا نیز هر کس در مورد خودش می‌گوید، جایی که یکی جواب می‌دهد نه به زبان دیگری، بلکه با افکار خودش. هر کس به نظر می‌رسد که در یک چیزی نسبت به دیگری بی تفاوت می‌باشد، با همه اینها به دنبال هر کس حقیقت انسانی خودش می‌باشد. گفتگوی یلنا آندریونا با سونیا از پرده دوم نمایشنامه "دایی وانیا" را به خاطر می‌آوریم "برایم در این دنیا خوشبختی نیست!" در جواب به این صحبت نامادری، سونیا در حالیکه صورتش را می‌پوشاند، می‌خندد و می‌گوید: "من آنقدر خوشبختم... خوشبختم!" (همان مجموعه، جلد ۱۳، ص ۸۹). بی تفاوتی نسبت به سرنوشت اطرافیان در نمایشنامه "مرغ دریایی" به اوج خود رسیده است. قهرمانان نه تنها نسبت به سرنوشت غریبه‌ها، حتی نسبت به نزدیکان خود هم بی تفاوت هستند. در پرده چهارم، موقعی که در مورد نمایشنامه ترپلف صحبت می‌شود، مادرش (آرکادینا) می‌گوید: "تصورش را بکنید، من هنوز چیزی ازش نخوانده‌ام، وقت نمی‌کنم" (همان مجموعه، جلد ۱۳، ص ۵۴). آرکادینا هنرپیشه تئاتر است، اما نمایشنامه پسرش را حتی ورق نزده است.

نتیجه:

بدین ترتیب، آنتون چخوف با مخاطبین به صورت گفتگو نامه می‌نوشت و معمولاً قسمتی از نامه‌های خود را به توصیف جزئیات و وقایع محیط اطراف مانند تغییرات آب و هوا، رفت و آمد میهمانان و غیره اختصاص می‌داد و این توصیفات هم موجب می‌شد تا نامه‌هایش حالت حرکت داشته باشند و همچنین تصویر زنده محیط اطراف در ذهن خواننده مجسم شود. از این نظر (از لحاظ پرتحرک و پرنرزی بودن)، نامه‌های او شبیه به داستانهای هستند که قابل نمایش بودنشان توسط کارگردانان تئاتر به اثبات رسیده‌اند. اما افکار و احساسات نویسنده در نامه‌هایش به صورت غیرمستقیم بیان می‌گردند و همچنین حالت و تأثرات او در عناصر و حوادث ظاهری و عینی محیط اطرافش نمودار می‌شوند، به همین دلیل می‌توان گفت که نامه‌های او مانند نمایشنامه‌هایش (نمایشنامه‌های جدید) می‌باشند.

منابع:

- ۱- پولاتسکایا، آ. نامه‌های نمایشنامه‌نویس، مسکو، ۱۹۹۰.
- ۲- چوداکف، آ. پ، وحدت نظر (نامه‌ها و نثر آنتون چخوف): مسکو، ۱۹۹۰.
- ۳- کاتایف، و. ب، نوار سخنرانی، مسکو، ۱۹۹۴.
- ۴- مجموعه آثار آ. پ. چخوف در ۳۰ جلد: آثار ادبی در ۱۸ جلد، نامه‌ها در ۱۲ جلد، مسکو ۱۹۸۳-۱۹۸۸.
- ۵- مکاتبات آ. پ. چخوف در ۳ جلد، مسکو، ۱۹۹۶.